

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرق بین مکتب شیعه (یعنی عرفان) و مکتب شیخیّه در این است که در مکتب عرفان راه معرفت برای همه تا ذات الهی باز است و امام علیه السلام فقط یک مظهریت است که موصل انسان است به آن مرتبه ولایت که همان مرتبه توحید و ذات باشد و از نقطه نظر مظهریت، بین انسان و بین امام فرقی نیست. یعنی امام علیه السلام در اینجا فقط حکم واسطه را ایفاء می کند، واسطه رسیدن انسان به مقام توحید.

شیخیّه معتقد هستند به اینکه همان طوری که در ذات راه نیست در امام هم راه نیست و واسطه قائل شدند بین توحید و بین ولایت.

در عرفان توحید عین ولایت است پس کسی که
به امام علیه السلام برسد به توحید رسیده است امّا
در شیخیه اینها معتقد هستند که بین توحید و بین
ولایت فاصله است و بین ولایت و بین معرفت انسان
هم فاصله است...

سؤال: خدا عالم را در اینجا دارد بیان می کند که
تمام ملائکه مسخر وجود انسان هستند و شیطان
مسخر نیست بلکه شیطان...

جواب: نه یک تمثیل که نیست، یک واقعیت
است یعنی به واسطه خلقت آدم، وقتی که خداوند
ملائکه را مطلع کرد بر آن حقیقتی که در وجود آدم
هست، آن را امر به سجده کرد البته این دلیل بر این
نیست که فقط در خصوص آدم این حقیقت قرار
دارد، در همه افراد قرار دارد یعنی اگر به جای
حضرت آدم کسی غیر از آدم هم بود باز مسجود
برای ملائکه قرار می گرفت در اینجا. یعنی حضرت
آدم در اینجا به عنوان نماینده از بنی آدم مسجود واقع
شده امّا تعلیق حکم به وصف مُشعر به علیّت است
نه اینکه سجده ای در کار نبوده اصلاً و به طور کلی

قضیه و مسأله، یک مسأله تخیلی هست، سمبلیک است، نه اینها نیست.

سؤال: یعنی یک قضیه خارجی بوده؟

جواب: خارجی بوده،

سؤال: تحقق پیدا کرد؟

جواب: خب بله

سؤال: ملائکه سجده کرده‌اند؟

جواب: ملائکه سجده کرده‌اند، چه اشکالی

دارد؟

سؤال: ملائکه مقربین که در عالم ماده و صورت

نیستند،

جواب: به ماده و صورت کار نداریم

سؤال: آدم که خلق شده از طین، در عالم ماده و

صورت خلق شدند، سجده‌ای که در آن عالم بوده

چگونه نسبت به این عالم تحقق پیدا می‌کند و این

مسجود واقع می‌شود؟

جواب: مگر ملائکه خدا را سجده نمی‌کنند؟

سؤال: یک بحث هم همین جا است که این

سجده ملائکه یعنی چه؟ واقعاً سر بر خاک

می‌گذارند یا نه یک معنای دیگری است، به معنای
امثال امر است، یعنی اینکه هیچ اراده‌ای از خود
ندارند، هیچ اختیاری ندارند، هر چه که خدا اراده
کند آنها انجام می‌دهند؟

جواب: ... وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ...

﴿الإسراء، ۴۴﴾ چیست؟

سؤال: همین را می‌خواهم بگویم، همین مسأله
است برای من؟

جواب: می‌دانم. آیا تسبیح به معنای حرکت زبان
است؟

سؤال: نه.

جواب: سجده هم همان است، سجده اظهار
عبودیت است كلُّ بحسبه

سؤال: اظهار عبودیت یعنی هیچ اراده و اختیار
نداشتن

جواب: چرا؟

سؤال: عبودیت معنایش این است دیگر.

جواب: اظهار عبودیت. چرا اختیار ندارند؟

سؤال: می‌خواهم بگویم خود محل ظهور اراده
حق واقع شدن. یعنی عبودیت محض هم همین

می شود دیگر.

جواب: می دانم، من منظور شما را متوجه نمی شوم، ببینید اظهار عبودیت کردن به معنای سجده است. الآن خدا امر می کند که این ملک برود این کار را انجام بدهد، اظهار عبودیتش به این است که حرکت کند نَحْوَ الْمَأْمُورُ به، به این ملک می گوید این کار را انجام بده، اظهار عبودیت به این است که می رود و این کار را انجام می دهد و با اختیار هم انجام می دهد نه مضطراً و مجبوراً، منتهی در آنجا چون عقل به فعلیت رسیده جنبه خلاف در آنها تحقق ندارد ولی باز آنها همه روی اختیار انجام می دهند **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا**

يُؤْمَرُونَ ﴿التحریم، ۶﴾

سؤال: هر عملی که انجام می دهند...

جواب: **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ** در مقام اختیار

است. در مقام جبر که عصیان معنا ندارد

سؤال: درست است. خب همین دیگر **لَا يَسْتَفِئُونَ**

بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه يَعْصُونَ ﴿الأنبياء، ۲۷﴾ این عمل

همان سجده نیست؟

جواب: سجده است دیگر.

سؤال: یعنی عمل کردن سجده است

جواب: بله همان سجده است

سؤال: خب ما می خواهیم همین را بگوییم

جواب: نه اینکه سجده به معنای عمل کردن

است، نه، یک وقتی که دارد می رود قوم عاد را عذاب

کند نمی گویند دارد سجده می کند، نه،

سؤال: عمل دارد می کند دیگر؟

جواب: سجده یک عمل خارجی است، ملائکه

رکوع می کنند، سجود می کنند، تسبیح می کنند، هر

کدام اینها اعمال مختلفه است، آن وقت رکوع هم

همین طور است، سجده هم همان است یعنی آن

سجده ملائکه را اگر شما ببینید، چشم دلتان باز

بشود، آنها را در حال سجده غیر از رکوع می بینید و

الا خاک نیست، همان حال توجهی که دارند آن حال

را می گویند سجده، لازم نیست که به خاک سجده

کنند، ما باید به خاک سجده کنیم،

سؤال: خب همین، چطور می شود که ما...؟

جواب: سجده آنها به غیر خاک است و سجده ما

به خاک است، رکوع آنها به غیر از روی زمین است، رکوع ما روی زمین است، آنها در آسمانها و محل خودشان رکوع می کنند ما باید روی زمین و کره خاکی رکوع کنیم مثل اینکه فرض کنید ما از کره زمین برویم کره ماه، حالا چون رفتیم کره ماه سجده که می کنیم باید سرمان را بالا کنیم؟ نه، آنجا هم سرمان را باید روی زمین بگذاریم این حالت،

سؤال: شکل دارند آنجا [مثل] عالم ماده؟

جواب: بله شکل دارد، نداشته باشد که نمی کند.

سؤال: چطور پس عمل می کنند؟ در بعضی از

روایات داریم بعضی ملائکه همیشه در حال رکوع

هستند، بعضی ملائکه همیشه در سجود هستند،

بعضی در حال قیام هستند دائماً؟

جواب: دائماً.

سؤال: در عین حال **وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** این چه

جوری می شود؟ هم عمل به امر می کنند و هم مثلاً

دوامشان در آن حال است؟

جواب: نه، این منافات ندارد که دو جنبه در آنها

لحاظ بشود. مثل اینکه فرض کنید که شما چند کار

را با هم انجام می‌دهید، در عین اینکه چند کار را با هم انجام می‌دهید به همه اعمالتان هم ناظر هستید ولی خب این از حقیقت وجودی شما باز جداست، آنها هم همین طور هستند. در عین حال دارید گوش می‌دهید به من و در عین حال دارید به من نگاه می‌کنید، در عین حال متوجه چیز دیگری هستید، در عین حال با دستتان کتاب را برمی‌دارید، تمام اینها اعمال مختلف است و از یک شخصی سر می‌زند، خب چه اشکال دارد یک ملکی دائماً در حال سجده باشد در عین سجده بخواهد یک عملی را انجام بدهد، آنجا که دیگر چیز نیست،

سؤال: تزامم نیست؟

جواب: تزامم در آنجا نیست، هم حرکت است و هم در عین حرکت سجده هم هست، در عین حرکت رکوع هم هست. آن وقت در مورد آدم هم مطلب همین طور است. در مورد آدم وقتی که خداوند در حقیقت آدم همان سرّ خود را قرار داد، در آنجا آن کاری به نزولش در عالم ماده ندارد، نه این به آن مربوط نیست، همان خلقت آدم با همان

حقیقت و با همان سرّی که در وجود اوست منتهی بعد آن حقیقت در عالم ماده هم تجلّی پیدا کرد، ولی وقتی که آن حقیقت در آدم قرار داده شد آن موقع مسجود برای ملائکه واقع شده نه وقتی که به صورت آدم خاکی و گل و اینها شد، نه این مراحل بعد از سجده بود.

سؤال: پس مسجود شدن را نمی‌توانیم به این معنا

بگوئیم که ملائکه دائماً در اطاعت امر آدم هستند

جواب: نه خیر آن اطاعت نمی‌شود گفت

سؤال: خلقت آدم از همین خاک مادی بوده؟

جواب: خب بله از همین خاک است،

سؤال: می‌گویند بهشتشان، بهشت برزخی بوده

جواب: آن مال خلقت جسمی بوده اما خلقت

روحی که نه، در خلقت روحی و نفسی آن به جسم

کاری ندارد.

سؤال: آن عوالم آقا جان واقعاً امر حضرت حق

مثل امر تشریحی می‌ماند که ما در عالم داریم با امر،

با کلام؟

جواب: بله آن هم تشریحی است

سؤال: یا نه صرف اراده حضرت حق تعالی در

ملک ایجاد عمل می کند؟

جواب: همان اراده می شود تشریح دیگر، خود

آنجا هم تشریح است، فرقی نمی کند. اراده حق به

صلاة، موجب امر خارجی صلاة می شود، حالا اگر

فرض بکنید که یک نبی، این اراده را در نفس خودش

بفهمد، آن نبی بدون امر خارجی اتیان می کند صلاة

را. مسئله تکوین مسئله خود عمل خارجی است که

بدون اختیار تحقق پیدا می کند، آن را تکوین

می گویند مثل خلقت انسان، خلقت ملائکه، خود

اصل خلقت و اینها یا به طور کلی جنبه فعل خارجی

را تکوین می گویند ولو با اراده شخص. یعنی آن

فعلی که مستند به اوست. در تشریح اختیار خوابیده،

یعنی چه انبیاء و چه غیر انبیاء و چه ملائکه، تمام

اینها جنبه تشریح در آنها لحاظ می شود و با تشریح

عمل را انجام می دهند. یعنی به آنها امر می شود و

آنها اختیارات آن را انجام می دهند و با اختیار خودشان

اینها صعود پیدا می کنند. لذا ملائکه هم در آن

حیطه ای که هستند با اعمالی که انجام می دهند دائماً

دارند ترقی می کنند نه اینکه ملائکه یک مرتبه دارند.

بله خود ملائکه هم همین طور هستند

سؤال: **وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ** ﴿الصافات﴾،

۱۶۴ ﴿پس این چیست؟﴾

جواب: جنبه طولی است ولی از نقطه نظر

عرضی اینها حدّ یقفی ندارند. یعنی این طور نیست

که جبرئیل فرض کنید که از زمان آدم یا قبل از آنها،

علمش به هر اندازه‌ای بوده الآن هم در همان حد

است. همین طور دائماً این دارد علمش زیاد می شود

و ملائکه دیگر هم همین طور و چون علم حدّ یقفی

ندارد، چون پروردگار حدّ یقفی ندارد، اگر تا بی

نهایت اینها حرکت کنند مثل اینکه سر جای خود

ایستاده‌اند، هیچ حد یقفی...،

سؤال: پس مقام فنا را پیدا نمی کنند؟

جواب: نه خیر آن مربوط به سلسله طولی است،

سؤال: پس امتیاز بشر با ملائکه در همین سلسله

طولی است

جواب: بله

سؤال: پس اوامر در آنجا، در حقیقت همان

ادراک مصالح و مفسد می شود

جواب: بله، یعنی چون عقل به فعلیت می رسد با

ادراک مصالح و مفسد، خودش مشرّع برای خودش خواهد بود

سؤال: می فهمد که مولا...،

جواب: می فهمد، مثل اینجا، در اینجا هم همین

طور است، اگر واقعاً یک عبدی به مصلحت و مفسده نفس الامریه برسد نیاز به امر مولا ندارد، خودش هم انجام می دهد.

سؤال: پس این کلمه‌ای که در قرآن است **وَ هُمْ**

بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ معلوم می شود که این امر در مقابل خلق است یعنی همان نفس الامر و واقع،

جواب: بله

سؤال: نه امر تشریحی؟

جواب: بله. یعنی فرقی نمی کند امر هم باز

تشریح است یعنی همین اطلاع بر مفسده و مصلحت هم خودش تشریح است.

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ

يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ... ﴿المائدة، ۵۴﴾ در

مورد ارتداد، روایاتی که در این زمینه است، در موارد مختلفه ارتداد عرض شد، اینها همه برای این بود که یک بیان اجمالی از خود ارتداد و همین طور از مواردی که متعلق ارتداد است در آنجا روشن بشود که کسی که انکار ولایت را می‌کند یکی از مواردش است، ناصبی یکی از مواردش است، انکار رسالت یکی از مواردش است و همین طور ضروریات دین. از امروز انشاء الله دیگر وارد اصل و حقیقت ارتداد می‌شویم که حقیقت ارتداد چیست؟ و مواردی را که قوم آن موارد را جزو ارتداد می‌دانند کدام است و آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

ارتداد از ماده رَدَّ است و رَدَّ در لغت به معنای صرف الشیء است، الرَّدُّ صرفُ الشیء و رَجَعُهُ، یک چیزی را انسان برگرداند، از مسیرش برگرداند و به اول، این را رَدَّ می‌گویند و الرَّدُّ مصدرُ رَدَدْتُ شِیْءٌ و رَدَّهٗ اَنْ وَجَّههٗ یَرُدُّهٗ رَدًّا و مَرَدًّا و تَرَدَّدًا صرفهٗ این به معنای صرف است و به معنای رجوع است و به معنای برگشت است، و اَمَرَ اللّٰهَ لَا مَرَدَّ لَهٗ، لَا مَرَدَّ لَهٗ یعنی هیچ رجوعی در امر خدا نیست، امر خدا بطی و قطعی است، رجوعی برای امر او نیست، بازگشتی

برای امر او نیست، یعنی یک وجهه بیشتر ندارد، یک
 مثال بیشتر ندارد و صارفی از امر خدا وجود ندارد
 که امر خداوند بیاید و یک صارفی بخواهد آن را
 برگرداند. همین طور ارتدّ، این هم به همین معناست،
مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ. و الإِسْمُ الرَّدُّ، اسم مصدرش
 رَدٌّ است و منه الرَّدَّةُ عن الاسلام آى رجوع عنه،
 اصحاب رَدّه به آن افرادی می گفتند که از دین
 برمی گشتند چون بعد از پیغمبر اکرم، خب خیلی ها
 به حکومت ابی بکر رضایت ندادند و قبول نکردند
 و زکات ندادند و چون زکات ندادند آنها اینها را
 مرتدّ می دانستند و می گفتند هر کسی که به حکومت
 اسلام زکات ندهد، این مردودٌ عن الاسلام و مرتدٌّ
 عن الاسلام و لذا آنها را کافر می دانستند و با آنها
 قتال می کردند، یعنی همین جهت ارتداد در زمان
 خود پیغمبر اکرم لحاظ می شده. و آرتدّ فلانٌ عن دینه
 إذا كفرَ بعدَ إسلامه، این به معنای ارتداد است بعد از
 اسلام، و فی الحدیث از پیغمبر اکرم در حدیث
 حوض است که حدیث معروف است، يقال: پیغمبر
 می فرمایند که یا رَبُّ اصحابی، اصحابی، وقتی که
 اصحاب پیغمبر می آیند و از کنار حوض می گذرند،
 اینها داخل در حوض نمی شوند و ملائکه اینها را رد

می‌کنند و نفی می‌کنند از حوض، پیغمبر می‌فرمایند
 که اصحابی، اینها اصحاب من هستند خطاب
 می‌رسد إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِينَ عَلَىٰ عِقَابِهِمْ اینها
 مُرْتَد هستند علیٰ عِقَابِهِمْ - مرحوم آقا هم اینها را
 آوردند در همین امام شناسی، نمی‌دانم جلد چندم
 است، این حدیث حوض را که خیلی مفصل است
 از اهل تسنن هم اینها را روایت کرده‌اند و انشاء الله
 ما هم اینها را می‌آوریم، فردا ممکن است این
 احادیث را در اینجا بیاوریم - خطاب می‌رسد که
 إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِينَ عَلَىٰ عِقَابِهِمْ اینها بر عِقَابِهِمْ
 برگشته‌اند، البته در این جا خود لسانُ العرب ابن
 مندور و همین طور اهل تسنن تأویل می‌کنند این
 روایت را و امثال این روایت را به تخلف از واجبات
 که همان زکات باشد، چون زکات را نپرداختند،
 اینها دیگر برگشتند، حالا اگر نماز نمی‌خواندند
 طوری نبوده‌ها! اما چون زکات آن موقع معیار برای
 اسلام بود و حکومت خیلی نیاز به زکات و پول و
 این حرفها داشت، هر کس زکات نپردازد، این
 خلاصه جزء مُرْتَدِينَ است! ایشان در اینجا می‌گویند
 که ای مُتَخَلِّفِينَ عَنْ بَعْضِ الْوَاجِبَاتِ در حالتی که ما
 تخلف از واجبات را مرتد نمی‌دانیم، تازه اینها هم

خودشان، بعض الواجبات را مرتد نمی‌دانند فقط زکات چون پول و مال است خیلی برایشان سخت آمده و تخلفش را مرتد می‌دانند ولی اگر زنا هم بکند مثل خالد بن ولید کسی نمی‌گوید مرتد است! این طور است دیگر!

یا اینکه می‌فرماید - البته این را هم در نظر داشته باشید که ما در این بحثمان، اگر می‌خواهید بروید مطالعه کنید بروید مطالعه کنید، ما در اینجا ارتداد را از مذهب عامّه هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم چون همه جوانبش [را می‌خواهیم بررسی کنیم] یعنی می‌خواهیم که نه خیلی گسترده بشود و هم اینکه آن معنا جمع بشود، ما از آنجا هم مطالب و روایات را خواهیم آورد و معنای ارتداد را در آنجا می‌گوییم، آنها هم قائل به ارتداد هستند - در اینجا دارد که وَ لَم یُرِد رَدَّهَ الْکُفْرَ در اینجا ابن مندور می‌گوید که منظور پیغمبر اکرم از ارتداد، ارتداد از کفر نبود، ارتداد از بعضی از واجبات بود و لهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من الصحابة بعده، احدی از صحابه مرتد نشد انّ ما ارتد قوم من جفاة الاعراب بعضی از جفاة اعراب مرتد شدند. خب این معنا، معنای ارتداد است که در اینجا هست البته بقیه افراد هم از اهل

لغت، اینها هم همین معنا را می‌رسانند که ردّ به معنای برگشت است، به معنای رجوع است. اگر شخصی فرض کنید من باب مثال نماز نخواند نمی‌گویند این رجوع کرده از دین، نه، رجوع یعنی عدم قبول، نفی، نفی الاسلام، نفی الدین، این را می‌گویند رجوع، معنای ردّ این است، یعنی رجوع از دین. و اینها را ما باید دقت کنیم. اینها بعداً به درد می‌خورد. وقتی معنای ردّ و ارتداد از اوّل روشن نشود آن وقت بعد ما می‌افتیم در بعضی از مشکلاتی که بعداً در تعارض روایات یا تعارض اقوال فقهاء بوجود می‌آید اما اگر از اول خوب درست روشن بشود ما در مندوحه واقع می‌شویم.

ردّ به معنای رجوع است. شخصی که منتحل به یک نحله‌ای هست و متدین به یک دینی هست بعد از آن دین دست برمی‌دارد، رجوع می‌کند از آن دین، آن را می‌گویند مرتد. اما اگر فرض کنید من باب مثال یک نفر آمد و گفت من فلان چیز را قبول ندارم، این که گفت من قبول ندارم این اغلب، این است که فهمش نمی‌رسد، فهمش به این قضایا نمی‌رسد. فرض کنید که من باب مثال، خب گرچه حالا این یک مسأله سیاسی ممکن است که باشد ولی ما در

بیان مطالب خب باید بگوئیم، فرض کنید که بعضی از همین افراد و شعوبی که قبلاً راجع به قصاص صحبت می‌کردند و یا گفته بودند که قصاص یک عمل غیر انسانی است! نمی‌توانیم بگوییم که واقعاً با گفتن این که قصاص یک عمل غیر انسانی است، اشخاص با گفتن این حرف مرتد شده باشد، به جهت اینکه یک وقتی یک شخصی می‌گوید اینها اصلاً معلوم نیست مال این زمان باشد، اینها مال آن زمان بوده، فرهنگ عوض شده، هزار تا محمل درست می‌کند، یک وقتی شخص می‌گوید اگر پیغمبر هم الان بیاید و این مطلب را بگوید من این پیغمبر را قبول ندارم! این را می‌گویند ارتداد، ارتداد یعنی نفی الاسلام، نفی الرسالة، این معنا، معنای ارتداد است اما اینکه بیایند و بگویند ما نمی‌فهمیم حالا به خاطر زنا یک نفر را اعدام بکنند، حالا زنا هم این خوشش می‌آید هم آن خوشش می‌آید، به زور هم که نبوده، به عنف و اینها هم که نبوده. چه بسا اینکه از این طرف (زن) خلاصه تمایل گاهی از اوقات می‌شود، حالا بیایند مرد را چه کار بکنند،

بگویند که حالا ما این را نمی‌فهمیم، خب این را
حمل بر جهالت باید کرد، نباید گفت که آقا مرتد
هستی و بعد هم به گلوله ببندند

سؤال: شاهدش هم این است که اینها می‌گویند
بیاییم احیاء اسلام بکنیم، طبق عقیده خودشان اسلام
را مثلاً...

جواب: بله. باز در اینجا فرق می‌کند یکی می‌آید
و می‌گوید باید بیاییم یک اسلام جدیدی پی‌ریزی
کنیم مثل اینکه یک مکاتبی درست می‌شود و
می‌گویند در خارج و این حرفها این طور است که
یک عده جمع می‌شوند و می‌گویند آقا اصلاً
می‌خواهیم یک دین درست کنیم، ده نفر یا پانزده نفر
جمع می‌شوند و می‌گویند آقا می‌خواهیم یک قانون
درست کنیم، اصلاً به خدا و پیغمبر و اینها هم کاری
ندارند، یک مقدار قوانین را از اسلام می‌گیرند، یک
مقدار قوانین را از نصاری می‌گیرند، یک مقدار
قوانین را از یهود می‌گیرند، اینها را با هم جمع
می‌کنند و بعد این را مطرح می‌کنند. خب این معلوم
است که اعتقاد به خدا و این حرفها اصلاً ندارد،

راحت است و لذا اصلاً به طور کلی این مسأله ارتداد، برگشت از دین، این در میان سایر ملل هم هست، مثلاً در یهود، در یهود اینها هم قائل به همین هستند. یهود هم می گویند اگر کسی خارج از یهود است دَمَش مباح است، یعنی فرض کنید که در اسرائیل اگر دو نفر یهود و غیر یهود با همدیگر معارضه کنند و یک یهودی آن را بکشد دادگاه به عنوان اینکه او خارج از دین است برای این حکم قصاص و این حرفها را ندارند در حالی که آنها حکم قصاص هم دارند یعنی قصاص قتل، قتل است برای آنها، امّا می گویند چون این خارج از مذهب و خارج از یهود است این در اینجا حکمش فرض کنید که ده سال زندان، دو سال زندان است یا مثلاً فلان مقدار جریمه برایش تعیین می کنند. یعنی خود همینها هم در مورد ارتداد، خروج از مذهب یا ارتداد از مذهب، این هم در آنجا حکمشان مثل ما است، یعنی حکمشان اسلامی است در واقع، آنها هم غیر از یهودیها را اصلاً آدم نمی دانند، می گویند فقط یهود باید [مطرح] باشد.

بناءً علی هذا این مسأله ردّ به معنای رجوع از
 ملت در اینجا به حساب می آید. مرحوم علامه
 طباطبایی در ذیل این آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ
 مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ**
 می فرمایند که معنای ارتداد با توجه به آیاتی که قبل
 از این آیه است که آیات مربوط به محبت کفار و
 تقلید از کفار و اینها است، ایشان ارتداد را به یک
 معنای وسیع تری می گیرند و می گویند همان طوری
 که در اسلام انسان باید فقط به یک نحوه متوجه باشد
 و آن عبارت است از توحید و هر چه غیر از اوست
 باید حذف کند، محبت به کفار و تقلید از کفار، این
 منافی با آن روح توحید اسلامی است، لذا به مجرد
 میل به آنها و محبت به آنها، کانّ این دین منسلخ
 می شود از این مسلمانها، اگر انسان بخواهد محبت
 یهود یا محبت نصاری و اینها را داشته باشد آن تمایل
 قلبی و اتّجاه قلبی که یک مسلمان قلبش باید متّجه
 باشد به یک مبدأ واحد، آن اتّجاه قلبی منقسم می شود
 و به مبادی عدیده و متعدده توجه پیدا می کند و این
 معنا، معنای ارتداد است، ارتداد یعنی برگشت، یعنی
 رجوع، خداوند متعال انسان را به اتّجاه به مبدأ واحد

می خواند. انسان از این اُتجاه به مبدأ رجوع کند و به مبادی دیگر تمایل پیدا بکند، این معنا، معنای ارتداد است، البته این معنا، معنای صحیحی است و بسیار معنا، معنای خوبی است اما صحبت در این است که این ارتداد مصطلح، این معنا نمی تواند باشد، آن ارتدادی که احکام بر آن بار هستند آن نمی شود به این معنا باشد. این همان معنایی است که ما در باب شرک و اینها عرض کردیم روزهای قبل که شرک یک وقتی به معنای برای خدا شریک قرار دادن است که با این معنا خب همه مشرک هستند! چه کسی هست که برای خدا شریک قرار ندهد؟ همین که در مبادی، ذهن شما و ما منصرف به مبادی متعدده هست در عالم اسباب و مسببات، این خودش بالاترین شرک است. اما آن شرکی که متعلق برای احکام است آن عبارت است از عبادت لغير الله و صلاة لغير الله و الدعاء لغير الله که امام عليه السلام هم به این مسأله اشاره می کنند و این نمی تواند بر این باشد، پس بنابراین معنای ارتداد عبارت است از رجوع، رجوع من الحق، این معنا، معنای ارتداد

است، معنای ارتداد واقعی چیست؟ حالا آن معنا بماند، امّا در اینجا ما روایاتی را به عنوان ...

ما اول آن مبانی اهل تسنن را در اینجا بیان می‌کنیم بعد می‌رویم سراغ مبانی شیعه. حالا فعلاً به طور اجمال هر دو جهت را در اینجا بیان می‌کنیم.

در اینجا مروّضی در تاریخ خودش راجع به ارتداد این طور بیان می‌کند می‌فرماید: لَمْ يَلْبَسِ الْإِسْلَامَ بَعْدَ فَوْتِ النَّبِيِّ فِي طَوَائِفِ الْعَرَبِ إِلَّا فِي أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلِ مَكَّةَ وَ أَهْلِ الطَّائِفِ وَ ارْتَدَ سَائِرُ النَّاسِ، بعد از نبی سایر مردم همه برگشتند حالا خب این از اهل تسنن بوده دیگر، ثُمَّ قَالَ ارْتَدَ بَنُو تَمِيمٍ وَ الرِّبَابِ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ الْيَرْدُوعِيِّ.

در اینجا مالک بن نویره یکی از اصحاب مهم بوده، از اصحاب امیرالمؤمنین بوده، از اصحاب پیغمبر بوده و همان کسی است که پیغمبر بشارت جنت را در مورد او داد، مَنْ يُرِيدَ يَا مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَالْيَنْظُرْ إِلَى مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ. وقتی پیغمبر اکرم این مطلب را فرمودند عمر بن خطاب بلند شد از پیش پیغمبر و رفت پیش مالک بن نویره و گفت که دستم به دامنتم...! و آن هم گفت: تو پیغمبر را رها کردی آنجا و آمدی دنبال

و این مالک بن نویره چون [بیرون مدینه] بود
 وقتی آمد در مدینه و دید که خلافت به امیرالمؤمنین
 علیه السلام نرسید، این برگشت و ابا کرد از اعطاء
 زکات و چون ابا و امتناع کرد، ابوبکر یک جیشی را
 به زعامت خالد بن ولید فرستاد و از باب ارتداد...

... رَدّه، این را از اصحاب رَدّه می‌شمارند، این

حکم به قتل مالک داد، در حالی که اینها نماز
 می‌خواندند و آمدند به خالد بن ولید گفتند اینها
 دارند نماز می‌خوانند اما در هنگام نماز غفلتاً و غیلتاً،
 خالد بن ولید حمله کرد و سر اینها را بردید و بعد با
 زن مالک بن نویره هم همان شب زنا کرد! خب اینها
 هیچ کدام ارتداد نیست دیگر! بله! گفت: اگر قرار
 باشد که به آدم ببندند اگر طرف نماز هم بخواند
 می‌بندند! هر کاری هم بکنی. اگر قرار بر این است
 که از انسان نفی عیب بکنند اگر زنا هم بکند توجیه
 می‌کنند! این چیزی است که ما فهمیدیم دیگر، تا
 حالا نمی‌دانستیم!

در اینجا دارد که و ارتد ربیعه کُلّها و کانت لهم
 ثلاثة عساكر، عسکر بالیمامه مع مُسیلمة الکذاب البته

این مسیلمه خودش ادعای نبوت و رسالت کرد که
خب در آنجا این صحیح است. و عسکر؟ شیبانی و
فیه بنو شیبان و عامه بن بکر بن وائل و عسکر مع
حطیم العدی و ارتدّ الاهل الیمن ارتد الاثعث بن
القیس فی کنده و ارتد اهل المثارم مع الاسود
الامسی و ارتد بنوعامه الی...

ببیند اهل سنت این ارتداد را- علتش هم
مشخص است- به عنوان عدم اعطاء زکات می دانند
ولی اینها نیامدند نماز را کنار بگذارند و صلاة را کنار
بگذارند، نه، اینها نماز می خواندند و به واجباتشان
قیام می کردند اما چون اینها زکات نپرداختند، عدم
اعطاء زکات در حکم رجوع عن الاسلام در آن موقع
مطرح بوده. این مورد نظر است یعنی در اینجا اگر ما
بخواییم توجیه بکنیم مطالب آنها را، فتوای اهل
سنت را، به این منوال که ما، این عدم اعطاء زکات و
منع زکات را برمی گردانیم به رجوع عن الاسلام که
وقتی کسی حکومت اسلام را قبول نکرد و اعطاء
زکات نکرد، در واقع [رجوع] کرده، این یک روایت،
البته خب، بله؟

سؤال: از چه کتبی اخذ شده

جواب: این در مروضی بود، نوشته‌اش را داشتم
اما خود کتاب دستم نبود اما آمدم مراجعه کردم به
بحار، دیدم که در بحار این هست، جلد ۲۸ بحار
صفحه ۱۱

سؤال: در بحار، کل مصادر اهل سنت را هم ذکر
کرده بودند؟

جواب: بله، بله در آنجا ذکر کردند البته روایت
خیلی زیاد است این مقدارش را من در اینجا آوردم.
یک روایت دیگر که در مورد، اینها خوب خیلی
از روایاتی است که به درد ما می‌خورد و در مقام
ثبوت و اثبات، این روایت به درد می‌خورد: روایت
اختصاص است که غیر از این هم هست. *عده من
اصحابنا عن محمد بن ولید عن صفار، محمد بن
حسین عن موسی بن سعدان عبدالله بن قاسم
حزرمی عمرو بن؟ روایت صحیح السند است، قال
سمعت ابا عبدالله یقول: انّ النبی صلی الله علی و
آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً،
بینید امام صادق علیه السلام می‌فرماید که مردم
کافر شدند الاّ ثلاثه، سلمان و المقداد و ابوذر غفاری
روایت، روایت جالبی است *إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولَ اللَّهِ
جاءَ أربعونَ رجلاً الى علی بن ابيطالب فقالوا لا والله**

لا معطى احداً طاعتاً بعدك ابداً گفتند که ما بعد از تو از کسی اطاعت نمی‌کنیم قال: و لم؟ چرا؟ قالوا انا سمعنا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيك يوم غدیر خم ما به جهت آن مطالبی که از پیغمبر در روز غدیر شنیدیم این کار را می‌کنیم قال و تفعلون؟ انجام می‌دهید؟ یا برجا هستید؟ یعنی ثابت قدم هستید؟ قالوا: نعم قال: فأتونی غداً محلّین فردا همه سرهایتان را بزنید، یعنی به عنوان بیعت و احرام و اینها، خلاصه بیاید اینجا که از هر چه از تعلقات هست بیرون بیاید قال: فما اتاهُ الا هؤلاءِ ثلاثة، یکی سلمان و یکی ابوذر و مقداد قال و جاءهُ عمار بن یاسر بعد الظهر، عمار بن یاسر صبح نیامد، ترسید، لابد یک مقداری هم داشت فکر می‌کرد، بعد از ظهر آمد، فَضْرَبَ يدهُ علی صدره حضرت دستش را زد به سینه عمار، ثم قاله ما آن لك عن تستيقض من نومة الغفلة حضرت به عمار این مطلب را فرمود.

خب در هر صورت بینیم قضیه خیلی مشکل است. مسأله خیلی سخت است دیگر. حالا ما در اینجا یک عمار می‌شنویم، این عمار می‌گوید که اینقدر مجاهده داشته، فلان داشته، چی چی داشته،

می‌شنویم، ولی صحبت در این است که این مردم، این صحابه و این افراد به نحو کثرت، کثرتی که استیعاب همه را می‌کند، اینها بروند به یک سمت، خیلی عجیب است که برای شخصی شبهه پیدا نشود، شبهه پیدا نشود، آخر اینها که نماز می‌خواندند دیروز، اینها که دیروز روزه می‌گرفتند، اینها در صف جهاد بودند، جهاد با رسول الله بودند، اینها در صفوف صلاة جماعت مع النبی بودند، اینها اهل زکات بودند، اینها اهل انفاق بودند، الآن آخر به چه نحوی و به چه کیفیتی بیعت با ابوبکر کردند؟ آقا این قضیه مشکل است! یعنی الآن خیلی مسأله، مسأله مشکل است که فرض کنید که افرادی که حتی پیغمبر ممکن بود مدحی درباره آنها کرده باشد، خب این مدح دلالت بر ثبوت که نمی‌کند، دلالت بر دوام که نمی‌کند، ولو مدح بوده و این الآن بلند شده...، خب خیلی شبهه پیدا می‌شود برای یک شخصی، واقعاً شبهه پیدا می‌شود.

من یک قضیه‌ای در اینجا نقل کنم برای شما، در موقع انقلاب مطالب و مسائل مختلفی بود و اینها،

یک روز مرحوم آقا، خب در اینجا شما ببینید همه در این قضایا دخالت می کردند دیگر، به عنوان دفاع از دین و دفاع از اسلام و دفاع از ...، دخالت می کردند، مراجع دخالت می کردند، علماء دخالت کردند، همه مردم دخالت کردند و اینها آمدند و واقعاً شهید دادند، فرزندانشان، پدر، مادر، زن و بچه هایشان، اینها شهید دادند و برای اسلام بود و نیت اینها، همه نیت خیر بود، نیتشان درست بود، متوجه هستید؟! خب اینهایی که واقعاً شهید می دادند، برای این شهید نمی دادند که توی جهنم برود، شهید می دادند که خلاصه مرضی خدا باشد این عمل و فعالشان، این قضیه بود، حالا خب بعضی ها ابن الوقت بودند و آمدند و از این موقعیت سوء استفاده کردند، خب اینها به جای خود و خدا هم خودش می داند که با اینها چه کند، مسأله به جای خود محفوظ ولی مردم نیتشان واقعاً نیت صالحه بوده، در این شکی نداریم.

ولی صحبت در این است که اگر شخصی یک زعیمی داشته باشد، یک رهبری داشته باشد، یک مرشدی داشته باشد، یک استادی داشته باشد، آیا

اصلاً باید به فکرش بیاید که من بروم از او سؤال کنم،
اصلاً باید به فکرش خطور کند که آیا من قدمی
بردارم یا مثلاً عملی را انجام بدهم؟ اگر فرض کنید
که من باب مثال شخصی واقعاً با حضرت بقیة الله و
با امام زمان یا فرض کنید که در زمان امام باقر علیه
السلام، فرض کنید که زید بن علی در آن موقع قیام
کرده، وقتی که اصحاب امام باقر در کنار امام باقر
هستند و امام علیه السلام در کنار آنهاست، اصلاً
معقول است که شخصی که در کنار امام باقر هست
یا در کنار امام صادق است و بیاید به فکرش این قرار
بدهد آیا این قیام حق است یا باطل است و من در
اینجا چه کار بکنم؟ معنی ندارد، خب هر چه
می خواهد باشد، چه حق باشد، چه باطل خب خود
امام می گوید دیگر، خود امام شرح می دهد، این
معنی ندارد و معقول نیست که یک شخصی بیاید
فرض بکنید بگوید آیا این قیام بر حق است بروم از
امام سؤال بکنم که من بروم؟ خب اگر باشد خود امام
می گوید، امام می گوید بلند شو برو ملحق شو یا
ملحق نشو، پس همین فکر کردن، همین تأمل کردن

در اینکه آیا من بروم به زید ملحق بشوم یا نشوم، خود این تأمل باطل است به خاطر اینکه امام علیه السلام در کنارش نشسته است. اگر یک وقتی امام نبود، این در یک جا بود که دسترسی به امام نداشت، امکان وصول به امام نبود، خب در این صورت برای انسان افکاری می آید، آیا زید قیامش بر حق است؟ از امام اجازه بگیرم، سؤال کنم، نامه بدهم، رساله ای بنویسم، این را چه کار بکنم؟ ولی وقتی که امام در کنارش هست این دیگر در این صورت معنا ندارد.

مرحوم آقا در این جریان یک روز به ما فرمودند: افرادی که از رفقای ما هستند و در آنها شکی پیدا نشد به عدد یک دست نرسید! خیلی عجیب است ها! یعنی از جمیع رفقا و افراد و فلان و این حرفها، من در این مسائل از بعضی از اینها مطالبی را دیدم که اصلاً تعجب کردم، شخصی از اینها از معمرین بود، حدود هفتاد سال سن داشت، از این هفتاد سال سن، حداقل چهل، چهل و پنج سالش را در خدمت بزرگان بود، در خدمت مرحوم آقای انصاری بود، در خدمت آقای حداد بود، در خدمت آقا بود، اما در عین حال شما می بینید که

افکاری داشت! این قضایا چیست؟ این به خاطر این است که ایمان در افراد متفاوت است، ایمان تفاوت پیدا می‌کند دیگر، ایمان تفاوت پیدا می‌کند، حالا اگر قرار بود در آن موقع، من می‌خواهم این قضیه امیرالمؤمنین را بگویم، اگر قرار بود که آقا مانند امیرالمؤمنین می‌گفتند که من می‌خواهم قیام کنم، کیست که سرش را حلق کند و اجتماع کند؟ چند نفر می‌آمدند؟ یعنی با یقین چند نفر می‌آمدند؟ آن وقت حالا که نیامده آیا مشمول ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً می‌شود؟ آن وقت ببینید مسأله خیلی مشکل است، ببینید چقدر امتحان، سخت است و چقدر مشکل است! ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید؟ ارجعوا فلا حاجة لی فیکم.

از اینجا خلاصه استفاده می‌شود که مسأله ایمان، مسأله بسیار مشکلی است، انسان در موارد و مواقع حساس، آن اتجاه قلبی و آن نحوه حرکت او، به این طرف و آن طرف متمایل نشود.

...یکی دیگر بیاور، یکی دیگر آورد و خورد و یکی دیگر هم خورد. گفت ما که باید کتک را بخوریم پس لا اقل بگذار غذا را خوب بخوریم! سه

تا خورد. گفت پولش را بده. گفت اگر کسی پول نداشته باشد چه کارش می‌کنید؟ گفت یک فص کتکش می‌زنیم، بیرونش می‌کنیم. گفت پس زود بیا بزن، معطلم نکن! یارو کتک زد و رفت. فردا آمد و گفت اگر به همان قیمت دیروز است سه پُرس دیگر بیاور!

حالا این هم می‌گوید یک همچنین کسی به این خوشگلی و...! می‌گوید من راضی تو راضی... دیگر حالا نیازی نیست که...، خیلی خب حالا خدا هم می‌بخشد و فلان. اما یکدفعه این قضیه فاش شد در را باز کردند فرض کنید چهار نفر آمدند تو ای داد و بیداد و فلان و این حرفها! خیلی خب کتک اول را می‌خوریم، کتک دوم می‌گوییم مثل اینکه خیلی رویت زیاد شده...! اینکه انکار رسالت را نمی‌کند. این می‌گوید جوانم و این حرفها و نمی‌توانم خودم را نگه دارم و...! خب بگوییم مدام خمر عابد و ثن است عابد و ثن هم واجب القتل است! اینکه خیلی جای تأمل دارد.

بنابراین دیگر مطلب را من به دستتان دادم، یعنی

اینکه ما دو جور عنوان داریم در باب اصل کفر. یک عنوان، عنوانی است که، همان طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود، عنوانی است که احکام ظاهری کفر و شرک و ارتداد بر آن مترتب می شود، عنوان دوم عنوانی است که همان مراتب باطنی کفر است که برای انسان...، اما بدون این که عنوان، عنوان ظاهری است. بین این دو دسته روایات، ما باید فرق بیندازیم. دیگر خواندن بقیه روایات در این قضیه مورد ندارد، البته عرض کردم تمام...

سؤال: یعنی می خواهید بگویید اینها باطنی

است؟

جواب: اینها همه باطنی است اصلاً ربطی به باب ارتداد ندارد و ربطی به باب کفر و شرک ندارد. آنچه که مربوط است همینی است که خود امام صادق علیه السلام می فرماید: عن ابی عبدالله لا یكون العبد مشرک حتی یصلی لغير الله این مشرک است او یدبح لغير الله یعنی یک جنبه ظاهری در فعل او باشد که حکایت بکند از آن جنبه باطنی که اصلاً خدا را قبول ندارد یا واقعاً برای خدا شریک قائل است، این مشرک است و امام صادق علیه السلام

می‌خواهند دفع دخل بکنند در اینجا و بگویند روایاتی که از اباء و از ابناء ما می‌آید در باب کفر و شرک، این روایات مربوط به شرک باطن است، مربوط به کفر باطن است اما شرک و کفر ظاهر، این همینی است که صلاة لغير الله باشد، ذبیحه لغير الله باشد، دعا لغير الله باشد.

سؤال: سؤال کردیم که باید پشت سر عادل نماز بخوانیم، خب ما داریم که خوف از غیر خدا شرک است، خب ما از غیر خدا می‌ترسیم، خب پس من خودم هم آن طوری هستم، نمی‌شود پشت سر من کسی نماز بخواند. ایشان فرمودند که...

جواب: آقای طاهر شمس

سؤال: ایشان به من گفتند آقا جان اینجا...

جواب: نه

سؤال: ...

جواب: بله در آن عقیده باطنی خب مصیب نیست، واقعاً آن حقیقت توحید را...، گفتم دیگر، گفتم آنی که امام صادق خدا را قبول دارد آنکه خودش است، بایستی ما برویم پی کارمان، اگر نماز نمازی است که علی می‌خواند ما دیگر مرخص

هستیم، آن توحیدی که واقعاً امام صادق قبول دارد و...، آن جبرئیل هم خودش مشرک است، تازه جبرئیل و عزرائیل و ملائکه مقرب کجا این مطالب را می فهمند و اینها، و این شرک و کفر و اینها نه اینکه به عنوان عیب است، عیب نیست، مراتب وجودی اشخاص است، خب این شخص در این مرتبه است خب نمی فهمد نه اینکه عیب برای این است، نه عیب نیست، خب همه کافر هستند، همه مشرک هستند، چه اشکال دارد؟

آقا یک حکایت خیلی جالبی نقل کردند- وقتی آقا در این مسائل آمده بودند و این قضایا و جریانات خرداد و ...- فرمودند خلاصه بعد رفتم خدمت آقای حداد، ایشان فرمودند که در این مسائل باید فقط امام علیه السلام باشد یا اینکه شخصی باشد که مستقیماً از خود حضرت این دستور را داشته باشد، شما امام هستید؟ شما ولیّ هستید؟ شما چی هستید؟ دیگر آقا هم سرش را انداختند پایین، البته اینها یک مسائلی هست، به این سادگی هم نیست، اما خب صحبت در این است که آقای حداد می خواستند

بفرمایند که این مقدار کافی بود دیگر بیش از این مقدار نه، لازم نیست، البته خب از نظر ظاهر هم یک موانعی پیش آمد که دیگر مرحوم آقا نتوانستند با آقای خمینی همکاری کنند، یک مسائلی پیش آمد یک مقداری را گفتند و مقدارهایی را هم نگفتند، بعد آقا به آقای حداد عرض می کنند که آقا اگر ما این کار را نکنیم مردم بهایی می شوند، آخر الآن همه مملکت بهایی است، نخست ویزرش بهایی است، ارتشش بهایی است، فلان بهایی است، شاه همه مملکت را داد به دست بهائی ها دیگر! همه دست بهایی ها بود. رئیس سازمان امنیتش بهایی بود، هویدا بهایی بود، چند تا وزیر کابینه بهایی بودند، در ارتش، امرای ارتش بهایی بودند، یعنی خیلی از امرای...، رئیس ستاد ارتش، از هاری، بهایی بود، خب همه مردم بهایی می شوند، آقای حداد فرمودند: آقا سید محمد حسین، همه بهایی هستند! نمی خواهد تو به فکر مردم باشی، همه بهایی هستند!

واقعاً یک شیعه پیدا می کنی که عقایدش طبق عقاید امیرالمؤمنین باشد؟ اگر پیدا می کنید بردارید

بیاورید! واقعاً آن طوری که علی خدا را می شناخت،
آن طوری که امام سجاد می شناخت، آن طوری که
امام مجتبی می شناخت، آن طوری که امام جواد، اینها
خدا را می شناختند و اینها، نه بابا جان مردم چی
هستند؟ امروز این، فردا آن، پس فردا آن. شما نگاه
بکنید یعنی واقعاً می گویم نه نگاه به مردم بکنید، نه
به خواص خودمان نگاه بکنیم، خواص، ببینید اینها
عقیده شان چیست؟ اینها از فناء چه برداشتی
می کنند؟ از ولیّ چه برداشتی می کنند؟ از توحید چه
برداشتی می کنند؟ نگاه می کنی، آقا به جان شما، از
بی ارزش ترین مسائل، این مطالب را پایین تر قرار
می دهند!

من به طرف گفتم از کجا دلالت می کنی زید بن
ارقم فانی است؟ گفت رفته حرم یکدفعه خورده
زمین! به به! ماشاءالله! آقا رفته حرم یکدفعه خورده
زمین این فانی است! گفتم عمو فلانکس روزی ده
دفعه تقی می خورد زمین...! یعنی اینقدر مسائل
بی ارزش و... شده و این حرفها که آن وقت به طرف
می گویند فانی! باقی بعد الفناء! چی چی! اینها، این

هستند، خواص ماها این طور باشند شما بروید
برسید به مردم کوچه و بازار، عوام، اینها چیز
هستند؟!

امروز بیایند به همهٔ این مردم بگویند امام زمان
پارسال ظهور کرده بود و بعد هم کشتند او را، همه
قبول می‌کنند، همین ملت قبول می‌کند. همین الآن
بیایند به یک نفر شال سبز ببندند، یک چیز اینجایش
آویزان کنند، بعضی‌ها می‌آیند در قم راه می‌روند
و...، شال سبزی آویزان کنند و چند نفر امضاء کنند
که این امام زمان است، آقا اگر بدانید تمام مردم ایران
می‌آید به دست بوسی او! تمام ایران! همین مردم
بلند می‌شوند و می‌آیند! همین آخوندها بلند
می‌شوند و می‌آیند! بیاید یک نفر سؤال کند آقا تو
امام زمان هستی چه داری؟ حالا بر فرض آمد و یک
کاری هم کرد، فرض کن آمد این کتاب را تبدیل به
عقرب کرد، تبدیل به گربه کرد، دیگر از این بالاتر؟
این امام زمان شد؟ خب آقا جوکی هندی هم از این
کارها می‌کند، خیلی از این هندی‌ها می‌کنند، مرتاض
ها می‌کنند، یعنی وقتی که بیاید شما داخل مردم و

اعتقادات مردم، می بینید کمترین چیزی که اینها به آن بهاء داده اند دینشان است، اصلاً دین ندارند! اصلاً و ابدا!

من به طرف دارم می گویم، به یکی، آقا شما از کجا می گوید فلان کس ولیّ است، می گوید آخر مگر می شود نباشد؟ یعنی ببینید بالاترین دلیل، می شود نباشد؟! خب بگو من هستم، خب اگر این طور هست بگو من امام و پیغمبر هستم، آخر مگر می شود نباشم؟ اگر می شود نباشد، این دلیل بشود خب بگو من هستم! خب بگو شما هستی! آخر مگر می شود نباشد حجّت است؟ یعنی واقع می گویم ها!

سؤال: برهان صدیقین است دیگر،

جواب: برهان صدیقین، بله دیگر، این درست است، برهان صدیقین است، خود وجودش دال بر ثبوتش است، این دین افتاده دست چه کسی؟ دست این ملت! این عرفان افتاده دست این ملت، این حقایق افتاده دست این ملت، اصلاً انگار نه انگار، آقا چی بود چی شد؟ چه مسائلی بود؟ بعد هم یک کسی بیاید حرف بزند، بزندش، بکوبندش، طردش کنند،

لعنش کند، دیدیم دیگر، از وقتی که به دنیا آمده تا الانش را بیایند برای همه بگویند، یک چیزهایی آقا، الحمد لله، ما دیگر همه چیز دیدیم، این قضایا، این مسائل دیگر هست.

من امروز آماده شده بودم برای شروع بحث اصول، منتهی یک بحثش را نتوانسته بودم، ناتمام بود، انشاء الله این دو روز آن بحث را تمام می‌کنم و از شبانه اول اصول را بحث می‌کنیم بعد فقه را، ما این روزها تقریباً شبانه روزمان پنج یا شش ساعت به مکالمات تلفنی می‌گذرد، نمی‌دانیم کی اینها تمام بشود؟ یک وقتی با خودم فکر می‌کردم که آقا اصلاً خوب است که از قم بلند شوم بروم بیرون

سؤال: بروید سامرا

جواب: بروم سامرا؟ سامرا، نه، امریکا می‌خواهد بزند، بگذارید ببینیم اینها کارشان به کجا می‌رسد؟ بمب و بمبارانشان چه می‌شود؟ نه، حالا از قم آدم بلند شود برود جای دیگر، فلان دیگر، استخاره کردم دیدم استخاره خیلی بد آمد.

...آمدند ایران، من دو یا سه سالم بود، سه سالم

بود. گفت آقا امسال می‌خواهم حج مشرف بشوم
شما هم بیاید برویم، آقا فرمودند من امسال
نمی‌توانم، خیلی اصرار کرد که آقا بیاید برویم،
ایشان فرمودند نمی‌توانم، موانعی دارم، خلاصه
اصرار کرد و...! او رفت و بعد برگشت، یک روز
آمد پیش ایشان، همان کسی بود که در لب اللباب،
آقا اسمش را آورده‌اند، یک مهندس جوانی که بهایی
بود و بعد مسلمان شد و...، همین شخص بود،
نمی‌دانم از دنیا رفته یا نه، دیگر ما ندیدیمش،
مهندس صادقی بود...

اللهم صل على محمد و آل محمد